

از اسماعیل امیر خیزی

## سفر نامه تقی زاده و امیر خیزی

« ۴ »



اسامی ما را پرسید و در دفتر خود ثبت کرد از دهخوارقان که خواستیم بقاضی جهان که محل دعوت ما بوده برویم تا باغ قم ، متعلق به آقای صدقیانی تماماً طرفین راه باغ بوده و ابداً قطع نشد .

ساعت ده و یک ربع بود که بیباغ قم وارد شدیم این باغ بسیار آباد و دلکش است وسعت باغ در حدود دوازده خروار است که گویا در حدود ۱۶۵ هزار متر مربع است .

دو عمارت کوچک دلنشین دارد که محتوی چند اطاق است و مرداب کوچکی دارد که چشمه محمد آباد در آن آفتابی می شود پس از شستن دست و رو و خوردن چائمی و گردش مختصر در باغ نیم ساعت بعد از ظهر خبر ناهار داده چلو کباب صحیحی درست کرده بودند پس از صرف ناهاری کمی دوساعتی

روز دو شنبه ساعت هفت و نیم صبح ۲۷/۳/۲۴ بنا بدعوتیکه آقای حاجی میرزا علی اکبر صدقیانی توسط نخجوانی کرده بودند باتفاق خود آقای صدقیانی و آقای نخجوانی و بهر وسوار جیب شده از تبریز حرکت کردیم هوا بسیار گرم بود و گرد و غبار که از زیر چرخهای جیب بلند می شد سراپای وجود ما را غرق خاک کرده بود طرفین راه که در پانزده روز پیش نشان از بهشت برین میداد اکنون آن خضارت را داران بود و جسته جسته آثار زردی در مزرعها دیده میشد و آن طراوت باران را گردهائی که از وزش باد متساعد میشد فرا گرفته است ولی درختان باغات که در دورو نزدیک دیده میشود سبز و خرمند . حوالی ساعت ده بدخوارقان رسیدیم و پاسبان جلو آمد

استراحت کردیم تقریباً دو ساعت به غروب مانده از باغ خارج و بیک باغ دیگری که بازمتملق به همین میرزا علی اکبر آقا است و آنهم نیز همین اندازه است رفتیم تا ساعت هشت در باغ مشغول تفریح بودیم در ساعت مزبور از باغ مراجعت کرده و بیک فنجان چائی خورده و قدری از وضع آبادی باغ صحبت کردیم مادرا یوان رو بروی مرداب نشسته بودیم که مشرف باستخر عظیمی است مدور .

و در ایوان بسیاری از گلدانهای شمعدانی چیده بودند و چند درخت لیمو نیز طرف دست چپ گذاشته بودند در اول شب قدری گرم بود و پشه نیز دیده میشد بعد از ساعتی کم کم هوا خنک شد و پشه هم بکلی از بین رفت ساعت نه و نیم شام خوردیم سپس نماز خوانده و بعد به روز و آقای نخجوانی مشغول شطرنج شدند ساعت یازده خوابیدیم .

روز سه شنبه صبح ساعت پنج بیدار شده نماز خواندیم شیر و چای و سرشیر حاضر بود پس از صرف صبحانه باز به روز و آقای نخجوانی مشغول شطرنج بازی شدند حوالی ساعت نه تصمیم گرفتیم بگوگان که کمتر از نیم فرسخ فاصله داشت پیاده برویم هر کدام چو بدستی تهیه کرده از میان باغات براه افتادیم پیش از ساعت ده بگوگان رسیدیم اول بدستانی که در خیابان واقع است رفتیم بسیار مایه تأسف گردید زیرا اولاً حیاطش خیلی کوچک بود و ثانیاً اطاق باندازه کفایت نداشته و گردوغبار که از زیر پای شاگردان بلند می شد تمام فضا را تاریک کرده بود ثالثاً اطاق بقدر کفایت نداشت معلمین می گفتند پارسال هفتاد تن شاگرد کلاس اول که اسم نوشته بودند بواسطه تنگی جا از بدستان خارج کردیم از آنجا برگشته بمنزل حاجی میر یحیی که از ریش سفیدان قصبه بود و خودش

هم سالک طریقه شیخیه بود رفتیم پذیرائی خوبی از ما کردند پس از صرف چائی راجع بدستان صحبت کردیم مشارالیه فرمودند در دو سال پیش ما ششصد و پنجاه تومان جمع آوری کردیم که برای مدرسه محلی بخریم و آنرا به آقای شفیع زاده نماینده فرهنگ دادیم و ایشان در بانک گذاشته بودند و حالا بانک آنرا نمیدهد و از سال گذشته تا کنون هم مبلغ بکسر اروسید و پنجاه تومان جمع آوری کرده ایم و در همین نزدیکی جایی را قیمتش تمام کرده ایم که تقریباً دوازده هزار تومان است اگر آن ششصد و پنجاه تومان را هم بانک بدهد زمین را قباله کرده بفرهنگ تقدیم می- داریم که ساختمان آنرا هم فرهنگ در عهده کند . گفتیم اگر آن ششصد و پنجاه تومان را آقای شفیع زاده خودش در بانک گذاشته معقول نیست که ندهد گفتند چون در زمان دموکراتها داده شده است لذا این قبیل پولها را باید مالیه اجازه دهد هنوز نداده است پس از مذاکرات زیاد بالاخره قرار شد که من در تبریز بعلمت عدم تأدیه مبلغ مزبور صحبتی با مالیه و جناب منصور الملک بنمایم .

ساعت یازده از آقایان خدا حافظی کرده باز گشتیم هوا بسیار گرم بود غالباً در سایه دیوارها و درختان استفاده می کردیم تقریباً یک ربع بظهر مانده وارد باغ قم شدیم پس از اندک استراحت و صرف ناهار و پاره صحبت های متفرقه قدری دراز کشیده استراحت کردیم عصر آن روز با اتفاق آقای صدقیانی به اخچان که از دهات همجوار بود رفتیم و علت رفتن باین ده برای آن بود که گفتند در اینجا چند تاسنگ مزار کهنه بوده که بسیار قدیم از یاد گاری های دوره پیمین است تقریباً نیم ساعت بغروب مانده وارد اخچان شده

سراغ سنگ مزارها را از دهاتیان پرسیدیم یکی از ایشان گفت با من بیایید تا آنها را بشمانشان دهم و در بین راه می گفت این سنگ هارا چنانکه آباء واجدادمان می گویند به - طور اعجاز پیدا کرده اند پرسیدم این اعجاز بچه نحو بوده است گفت میگویند که این سنگ ها ابدأ در قبرستان این ده نبوده روزی مردم سرا خواب برداشته می بینند که چندین سنگ مزار بزرگ در قبرستان موجود است و کسی نمیداند که این سنگها چطور یا اینجا آمده است و عجب این است که بعضی از این سنگ هادر روز عا شورا می گریند و علامت گریه هم اکنون در روی آنها موجود است از این قبیل حکایت های کرد که بقبرستان رسیدیم چندین سنگ بزرگ بضخامت نیم متر و بطول يك متر و نیم یا قدری زیادتر آنجا افتاده بود پرسیدم اینکه می گفتمی اثر گریه هنوز در آنها پیدا است کدام است بعضی از آنها را که در طول مدت زندگی بدانها نشسته بود نشان داد و گفت اینها در روز عا شورا خون گریسته و آن رنگ خون است که در آنها هم اکنون پدیدار است سنگها را درست ملاحظه کردیم در چندتای آنها با خط نستعلیق آیه الکرسی نوشته شده بود که واضح بود و بعضی خطوط دیگری هم دیده میشد که لایقرء بود آنچه بنظر ما رسید از زمان صفویه با اینطرف بود.

بالاخره یکساعت از شب گذشته بمنزل برگشتیم دست و روی خود را که سخت گرد آلود بود شستیم به روز و آقای نخجوانی باز مشغول شطرنج بازی شدند و ما هم پس از مختصر گردش در اطراف استخر برگشته شام صرف کرده و نماز خوانده ساعت یازده هر کسی بخوابگاه خود رفت .

روز چهارشنبه ۲۶ ر ۳۰ ۲۷ پس از ادای فریضه و صرف صبحانه اندک گردشی در

باغ کردیم ساعت هشت بخیاال مراجعت شهر افتادیم شب گذشته اتومبیل آقای صدقیانی را که هر موقع حرکت از تبریز بقمیر داده بودند آوردند حالا مثل رفت و آمدن گرفتار کرد زیاد نخواهیم شد و در اینجا می خواهم قدری از حاجی حسین قاضی جهانی که این باغ را آقای صدقیانی بعهده امامت و نگهداری اوباز گذاشته صحبت کنم .

این حاجی حسین برادری دارد حاجی علی نام که هر دو باغ مزبور و باغ دیگر صدقیانی را رسیدگی می کنند . حاج حسین پنج پسر و يك دختر دارد که دوفرا پسرانش محمد صادق و محمد کاظم متأهل هستند حاجی علی سه پسر و يك دختر دارد و زندگیشان تقریباً بدنیست در حدود شش خروار باغ و زمین زراعتی دارند .

فلا این دهات دهخوارقان و قاضی جهان و گوگان و غیره جای فلاح است نه زراعت تمام زراعتشان برای خودشان هم کافی نمیشد محصول عمده دهخوارقان و قاضی جهان در درجه اول زرد آلو و در درجه دوم بادام و در درجه سوم انگور است آقای صدقیانی بیش از یکصد خروار محصول انگور از این باغ بر میدارد گوگان محصول انگورش در درجه اولی است بعد بادام و بعد زرد آلو . بالجمله ساعت هشت حرکت کردیم

در دهخوارقان باداره فرهنگ رفته آقای رئیسی نماینده فرهنگ را دیدم باتفاق ایشان به - دبستان جدید التأسیس که تازه سقف های اطاقهایش را می پوشاند و از عطیه ملوکانه ساخته میشود رفتم آقای بخشدار نیز آمدند عمارت خوبی است و تمامی آن از سنک ساخته شده و پس از اندک توقفی حرکت کرده در گرمای آفتاب طی راه میگردیم تقریباً ساعت

ده بباغ رواسان رسیدیم پس از مختصر استراحت عازم تبریز شده و پیش از ظهر به تبریز وارد شدیم .

روز شنبه ۲۹ خرداد باتفاق آقایان سرتیپ زاده و آقا زاده و احمد آقا حیدرزاده و حاجی احمد محمودیسه بقریه بمقان رفتیم بمقانی ها تماماً به آقای سرتیپ زاده ارادت دارند . و قبلاً هم بمسوق بودند تقریباً پنججاه و شصت نفر باستقبال در خارج قریه آمده بودند پس از خوردن ناهار راجع بدبستان دخترانه مذاکره گردید آقایان بمقانی ها مهتت کردند و تقریباً سی و چند نفر تمهد کردند که در عرض امسال يك دبستان دخترانه که وسعت محل آن کمتر از ده من نباشد بسازند و تمهد خود را نیز نوشته باداره فرهنگ آذربایجان توسط این جانب فرستادند در اینجا باشیخ یوسف علی که از علماء بوده و شخص تند حافظه ای بود ملاقات شد محفوظات وی بسیار بود . ناهار مفصلی تهیه کرده بودند ولسی من نتوانستم چیزی بخورم زیرا مرض معده که از مدتی روی داده است مانع از اکل غذا بود پس از ناهار آقایان استراحت کردند ولی من نخواهیدم صاحب منزل اسمش . و بنظر مرد مهمان دوست می آمد .

امروز باران سخت می بارید چنانچه از هر طرف سیل روان شده بود و این باران خیلی بموقع و نافع بود و ازدوروز پیش هم باران می آمد ولی نه بدین شدت .

در ساعت سه بعد از ظهر از آقایان مقانی ها خدا حافظی کرده بقریه اسفهان آمدیم در آنجا متجاسرین بنای دبستانی گذاشته بودند که ناقص مانده بود آقایان اهالی متعده شدند که ساختمان دبستان را انجام بدهند و قرار گذاشتند که از محل درآمد آب کردن چشمه ها ساختمان دبستان را تمام

کنند .

در اینجا منزل آقای سید . . . که رئیس می گفتند مهمان شدیم سیدی بود که از ناصیه حالش معلوم بود که نباید چندان اهل انصاف باشد .

روز دوم خرداد ماه باتفاق آقایان آقا میرزا عبدالله و غلامرضا خان مسعودی به یوسف آباد ۲۷ کیلومتری تبریز رفتیم آقای غلامرضا خان در آنجا دبیرستانی بنا کرده که هنوز ناتمام بود و در کلیه عبارت ازدو کلاس بزرگ و يك اطاق دبیر و يك اطاق مستخدم بود . ساختش تقریباً در حدود هفتصد متر بود .

ای کاش سایر مالکین نیز بدان اقتفا می کردند .

ناهار در آنجا صرف شد بنده با آقای میرزا عبدالله مراجعت کردیم و آقای غلامرضا در آنجا ماندند .

### سعید آباد و بیاسمنج

نظر بر اینکه سرتیپ زاده رادر محال مهر از روز نفوذی بوده و اهالی آن محال نسبت به وی ارادتی دارند قرار دادیم که روزی بالاتفاق بیاسمنج و سعید آباد برویم بلکه بتوانیم وسائل ساختمان يك باب دبستان در آنجا فراهم آوریم . روز ۷ / ۴ / ۲۷ صبح بالاتفاق از تبریز حرکت کردیم و آقای میرزا یدالله که جوان با شعور و شفی است و اصلاً سعید آبادی بوده و اکنون در تبریز مشغول کسب است هم با ما بود در بیاسمنج ساعتی استراحت کرده و منظور خود را به آقای حاجی اسمعیل صاحب منزل گفتیم و به آقایان خاطر نشان کردیم که ما بسعید آباد میرویم تا مراجعت از آنجا از کسان اهل خیر جمع کرده راجع بقیه در صفحه ۴۴